

نگاه

محمد حسن سمسار
استاد باستان‌شناسی و هنر ایرانی

تجددخواهی و تجددطلبی موضوعی فرهنگی و سیاسی - اجتماعی است که اظهار نظر درباره آن تخصص همنا با این حوزه‌ها را می‌طلبد. این نکته از این منظر قابل تذکر و تأکید است که تخصص من، حوزه باستان‌شناسی و هنر ایران است و برای تحلیل تجددخواهی، تجددطلبی و حتی صحبت درباره تجدد به معنای صرف تجدد، به نگاه سیاسی - اجتماعی نیاز است که من سروکاری، با موضوعات اینچنینی ندارم اما این نکته در این منظر قابل بحث است که نمی‌توان از نظر دور داشت که جامعه‌های متجدد شدن یا موج تجددخواهی در آن راه بیفتد اما هنر آن سرزمین از آثار چنین موجی، مصون بماند. لذا آنچه در این مجال بحث شده، به این دلیل است که امکان ندارد جامعه‌ای در معرض تجدد باشد اما هنرش در معرض آن قرار نگیرد. هنر هم به‌هر حال تحت‌تأثیر مسائل اجتماعی بوده و هست. دوراهی در ایران ما، تجدد و تجددخواهی، به‌عنوان یکی از دغدغه‌های اهالی فرهنگ یا دیگر مردمان این

تجدد جعلی یا اصلی؟

مرز بیوم، شیوع یافته و موافقان و مخالفان خود را پیدا کرده است. هنر جدید در عصر پیدایش خود، هم‌نویان و همسرایانی داشت و در طرف مقابل نیز افرادی بودند که با این موج در هنر ایران زمین (که هنر جدید خوانده شد)، به‌مقابله پرداخته و نقدهای سختی درباره آن انجام دادند. این نکته را نباید فراموش کرد که در تمامی موارد، چنین رویه‌ای وجود دارد و هر موضوع جدید که پیش می‌آید، از نظر عدای مطلوب و از نظر عدای دیگر نامطلوب است. آثار هنر جدید در ایران قدمت چندانی ندارد و این موضوع، بحثی است که در ۸ یا ۷ دهه گذشته به وجود آمده و در این مدت، دگرگونی‌های هنری، دوراهی در کنار هنر قدیم و سنتی ما و در دوراهی به صورت مستقل پدید آمده و تجدد هنری در کشور ما ظهور و بروز داشته، اما همواره دید دوگانه درباره چنین پدیده‌ای وجود داشته است. نکته‌ای که باید مدنظر قرار داد، همان نظری که زین نکت‌گاران و متجددین وجود داشته در این حوزه نیز نمایان شده است. بر این اساس برخی هنر سنتی و ملی ایران را پسندیده‌اند و می‌پسندند و می‌گویند هنر ایرانی باید در امتداد همان هنر سنتی و ملی ایران ادامه حیات دهد و برخی هم بر این اعتقادند که تجدد همان طور

که جنبه اجتماعی دارد باید در هنر هم پدید آید و این زاویه‌دید را دارند. مسلم است، نگاه‌های اهالی سنت در کشور ما به هنر جدید و آنچه تجدد هنری در ایران نامیده شده است، نگاه مثبتی نبوده و حتی عدای بر این امر قابل هستند که برخی از ایرانیان (صرف‌نظر از حوزه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، هنری یا اجتماعی) با نسخه جعلی تجددمواجه بوده و تحت‌تأثیر این نسخه از تجدد قرار گرفته‌اند. اگر مقصود این گروه این باشد که تجدد به معنی واقعی در حوزه فکر و اندیشه رخ ندهد و دارای عمق چندانی نیست و فقط در ساحت ظاهر حضور یافته است، باید وارد نگاهی سیاسی - اجتماعی شویم و از این منظر آن را واکاوی کنیم اما باید دانست طبیعی است که نظر گاه‌ها در این حوزه با هم متفاوت باشد و به همین دلیل نمی‌توان نتیجه‌ای واحد از زیبایی‌ها به دست آورد و به این پرسش که ما دچار نسخه جعلی تجدد شدیم، پاسخ قطع مثبت یا منفی داد. برخی قابل به وجود تفاوت‌هایی در نگاه سنتی با نگاه متجددین هستند و همان طور که ذکر شد برخی هم فارغ از تفاوت یا قیارت این دو نگاه به یکدیگر وجود نگاه‌ظاهری در خوانش ایرانی‌تجدد را مدنظر قرار داده‌اند. در این میان به‌طور قطع این اتفاق

تفکر مستقل، پرش تجدد ایرانی

تورج قانونی
مترجم



سقراطی را وجه توجه خود قرار می‌دهد. تنها ضابطی که طرف مقابل مطرح می‌کند را نقد می‌کند بدون این که دل‌واپس منشأ این ضوابط یا اعتبار آنها باشد. اما در مرحله بعد به منشأ اصلی که به این ضوابط اعتبار می‌بخشد توجه می‌کند و در همین مرحله است که به «مثل» را می‌داند اما در همین جا باز با توجه به روشی که به آن نظر است، «مثل» را مورد نقد قرار می‌دهد. از این روی است که می‌گوئیم از وضعی به وضعی گذر می‌کند چرا که به استقلال فکر رسیده است. او به هیچ ایده‌ای دل نمی‌بندد و از هیچ وضعی ایه ندارد. از این‌روی هیچ ملاحظه‌ای را مدنظر قرار نمی‌دهد. مراد از استقلال تفکر همین است اما نباید این را با سفسطه یکی گرفت و انسان پروتاگوراس، انسان فردی، را معیار حقیقت قرار داد، اگر چنین کنیم، هم درستی را از بیسن برده‌ایم و هم حقیقت را از اعتبار انداخته‌ایم و به‌تبع آن دین که منادی درستی و حقیقت است را نفی کرده‌ایم. از این‌روی لازم است پیش از جریان مدرنیته از خود پرسشیم ما تا چه اندازه در تفکر خود مستقل بوده‌ایم و تا چه اندازه در یافته‌های خود تجدیدنظر کرده‌ایم و شاید بهترین پرسش این باشد ما تا چه اندازه می‌توانیم و می‌خواهیم که در تفکر مستقل باشیم؟ و زمانی که به این امر پاسخ دهیم، تنها زمانی است که می‌توانیم درایم چرا تجدد مدرنیته در ایران نتوانسته آن طور که باید و شاید خود را نشان دهد و به‌عنوان حرکتی اصیل و دقیق مورد استفاده قرار گیرد.



جامعه ایرانی؛ ضرورت گسترش شناخت و فرهنگ‌سازی

ادامه از صفحه ۹ | طرفداران تجددطلبی و نوآوری، به فراخور پیش زمینه‌های ذهنی و میزان وابستگی مذهبی و ملی خود، تعابیر متفاوتی از تجددطلبی داشتند. گروهی همانند میرزا ملکم‌خان، خواهان پیروی حداکثری از تمدن غرب بوده و عامل پیشرفت مملکت و نجات از بدبختی ناشی از عقب‌افتادگی را، نمونه‌برداری کامل از کشورهای قدرتمند و مترقی اروپایی می‌دانست. میرزا ملکم‌خان تا جایی پیش رفت که همانند میرزا فتحعلی آخوندزاده معتقد به تغییر یا اصلاح خط و الفبا بود. او معتقد بود که از عوامل مهم بیسوادی مردم و در نتیجه عقب‌ماندگی آنها از علوم و فنون جدید، سخت بودن الفبا بوده که با تغییر آن می‌توان مشکلات بسیاری را حل کرد. ملکم‌خان به خوشبختی جامعه را در الگو گرفتن از غرب می‌دانست و معتقد بود که کشور ما باید در تمامی اصول و ارکان خود از غرب تبعیت کند و بدون با تغییر آن می‌توان مشکلات بسیاری را حل کرد. پیرومده است، حرکت کند؛ در حالی که برخی دیگر مانند عباس‌میرزا و امیر کبیر، فقط خواستار این بودند که تکنولوژی و فناوری‌های غربی به جامعه ایرانی منتقل شود و از نهادینه شدن فرهنگ و تمدن غربی در جامعه ایرانی هراسان بودند. شاید یکی از عللی که امیر کبیر را واداشت تا به جای اعزام دانشجو به اروپا، اقدام به تأسیس مدرسه دارالفنون در تهران کند، نگرانی او از تأثیرپذیری دانشجویان اعزامی از فرهنگ اروپایی‌ها بود.

می‌توان چنین گفت که شکست‌های متعدد ایران در صحنه نبرد با روس و پس از آن بریتانیا (بر سر مسأله جلداسازی هرات، بلوچستان و ...) این احساس را میان نخیکان و روشنفکران ایجاد کرد که برای پیشرفت و هم‌پوزن شدن با قدرت‌های بزرگ باید اساس تکنولوژی و فنون غربی را اقتباس کرد؛ برای اقتباس فناوری غربی نیز راهی جز آموزش و تعلیم نیروهای متخصص و ورزیده نیست. به همین علت بود که عباس میرزا نخستین گروه دانشجویان منتخب خود را برای فراگیری علوم و فنونی مشخصی به اروپا گسیل داشت. اما مسأله‌ای که این چندی به آن اهمیت داده نمی‌شد، این بود که فقط قشر خاصی برای آشنایی با فنون و علوم جدید راهی اروپا می‌شدند. در حقیقت نسبت به تجددطلبی و

مدرنیزه کردن ایران به صورت گزینشی و محدود نگاه می‌شد. با مراجعه به نامه‌های عباس میرزا می‌توان به این نگرش جز «گرایانه پی برد. اما پس از این بود که امثال میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا ملکم‌خان و عبدالحجیم طالبوف به آموزش عمومی به سبک جدید و تنویر افکار عمومی در راستای پیشرفت و تجدد، نظریات خود را مطرح کردند. اینان معتقد بودند که برای رسیدن به دروازه‌های ترقی باید ابتدا جامعه را آگاه ساخت؛ زیرا جامعه نادان و بیسواد قابلیت حرکت در مسیر تجدد و پیشرفت را نخواهد داشت. با مراجعه به کتاب «احمد» عبدالحجیم طالبوف یکی دیگر از تجددطلبان قرن نوزدهم میلادی می‌توان دغدغه‌های فکری روشنفکران و تجددطلبان آن برهه از تاریخ را به وضوح دریافت. کتاب «احمد» که الهام گرفته از «امیل» ژان ژاک روسو است، علل عقب‌ماندگی ایرانیان را چنین ترسیم می‌کند: «هر ملتی که رجال متفرد و زودباز و بی علم و بی تجربه و طلا دوست باشند، با سرپنجه صیدافکن شاهین اقتدار استرالیغ روبل و دلا و فرانک، زودتر از دیگران شکار شوند.» زیرا این مدیران و رجال سیاسی ضعیف و ناتوان هستند که مملکت و کشوری را به فقره برده و به انحطاط می‌کشانند؛ اما نباید این نکته را فراموش کرد که از نظر امثال طالبوف، رجال سیاسی و حاکمان باید از مردم لایق و باسواد و با تجربه انتخاب شوند که لازمه آن داشتن جامعه‌ای آگاه، باسواد، با فرهنگ و تخصص لازم است که رسیدن به این مهم نیازمند واکاوی در امر آموزش و پرورش و استفاده از تجرب و روش‌های جدید است.



در برابر تجددطلبی خصوصاً از نوع تجددطلبی امثال ملک‌خان و آخوندزاده، راه را بر پیشرفت قطار تجدد ببندند. صاحب نظری به نام مونتسکا ام، برنگر بیان می‌کند: «برخی از روحانیون نیز با آمدن تعلیم و تربیت نوین که لازمه تجدد و پیشرفت بود، جایگاه سنتی خود به‌عنوان متولیان امر آموزش را از دست می‌دادند، به همین جهت به مخالفت با مدرنیسم و لازمه آن که تعلیم و تربیت نوین بود، پرداختند.» تجددطلبی که روزی دغدغه اصلی منور الفکران آن روز برای نجات مملکت محروسه فارس از زوال و خمودگی ناشی از ناتوانی دولتمردان ایرانی بود، آن گونه که بایسته و شایسته بود، نتوانست جامعه ایرانی را مجذوب خود سازد.

علی این ناکارآمدی را می‌توان در عوامل مختلفی جست‌وجو کرد؛ روند مدرن‌سازی در ایران بدون توجه به نیازهای واقعی ایران آن روز و بدون برنامه‌ریزی دقیق در راستای نیازها صورت پذیرفت. هیچگاه هم به‌صورت واقعی توجهی به بومی‌سازی مدرنیته یا تجدد طلبی عملی که خود سبب شد، تجددطلبی ایران را به پیشرفت و ترقی واقعی رهنمون نسازد. عامل دیگر در مخالفت برخی از علما و روحانیون با نکرده شهرهای بزرگ و پرزرق و برق که نماد تجدد و مدرنیته بودند، به سرعت تمام رشد کردند؛ اما فرهنگ شهرنشینی و اخلاق اجتماعی به موازات آن رشد نکرد. هارود پیشرفت که لوازم و ابزار آلات زندگی امروزی است، و به‌فطور در زندگی‌های مردم وارد شد، اما فرهنگ استفاده از این لوازم نهادینه نشد. تجددطلبی نیازمند شناخت و فرهنگ بود، که نه شناخت فرهنگی (بسته در برخی از موارد) از آن به دست آمد و نه فرهنگ‌سازی مناسب درخصوص تجدد، پیامدهای آن و نیازهای جامعه به آن صورت پذیرفت. تا چه اندازه نسبت به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، ماهواره، تلغن‌همراه، خودرو، لوازم مصرفی و جمالاتی و ... که جزو لاینفک زندگی روزانه میلیون‌ها انسان شده‌اند، شناخت پیدا کرده و تا چه اندازه نسبت به فرهنگ‌سازی درخصوص استفاده از این رهاورد تجدد در راستای داشتن زندگی بهتر تلاش کرده‌ایم؟ شناخت و فرهنگ‌سازی دواهرم اساسی است که ما را یاری می‌کند، هر چه بهتر تجددطلبی را درک کرده و در راستای مترقی ساختن جامعه خویش گام برداریم.

چالش‌های تجدد ایرانی

محمدالله اکبری
استاد تاریخ



بحث چالش سنت و مدرنیته در جهان اسلام تاریخچه ۲۰۰ ساله دارد. در جهان اسلام بعضی جاها زودتر و بعضی دیرتر این چالش را تجربه کردند. بعد از تجاوزه اروپاییان به جهان اسلام، فهمیدند همه قلمرو اسلام یا به صورت اشغال مستقیم یا حکومت دست‌نشانده زیر سلطه غربی هاست.

آنها دیدند غرب صنعت دارد، اسلحه‌ها گرم، کشتی‌های بزرگ، اقتصاد بزرگ، بهداشت و بیمارستان دارد و هر روز چیز تازه‌ای به‌دست می‌آورد اما جامعه مسلمان‌ها به لحاظ اقتصادی در فقر به سر می‌برند، به لحاظ ثروت فقیرند، یا واحدهای سیاسی ندارند یا تابع فرزند، آنها یک‌دفعه مواجه شدند با این که غرب تهاجم همه‌جانبه کرده است. در کنار آن مواجه شدند با مصنوعات غربی و کالاهایی که از غرب به شرق و جهان اسلام وارد می‌شد. چه چیزهای جدیدی که تا آن زمان سابقه نداشت و چه آنچه که سابقه داشت و حالا به‌صورت نو عرضه می‌شد. مورد منازعه کم نبود. مواجهه مسلمان‌ها با فرهنگ و فکر و کالای غربی، نخیکان مسلمان را به این فکر انداخت که چه کنند از این عقب‌ماندگی در بیابند و غرب چه کار کرده که پیشرفته و شرق چه کار کرده که عقب‌مانده است. آنها در تکاپوی یافتن علل پیشرفت و عقب‌ماندگی به یافته‌ها و نظر به‌یابی رسیدند. مواجهه با تهاجم تمدن غربی یکسان نبود. بعضی‌ها گفتند اگر می‌خواهیم پیشرفت کنیم باید سر تا پا غربی شویم مثل اتاتورک در ترکیه، رضاخان در ایران، امان‌الله‌خان در افغانستان که برای اجابت عمومی در راستای نیاز مملکت به پیشرفت و ترقی و هر چند روحانیت یا حداقل برخی از روحانیون احساس نیاز به فناوری روز و علوم جدید را احساس کرده و خود مروج پیشرفت و ترقی بودند. مخالفت برخی از علما با تجددطلبان ناشی از عملکرد اشتباه این تجددطلبان در درک و هشتم تجددطلبی و مدرنیته بود و گر نه پیشرفت و ترقی امری منطقی و محلی نیست که بتوان آن را در طرف مغان محدود ساخت و آن را مرغان غرب و شرق تلقی کرد. اما برداشت اشتباه برخی از تجددطلبان نظیر ملک‌خان که معتقد بود از سر تا پا باید فرنگی و غربی شد و آغاز تجدد و پیشرفت را از تغییرات ظاهری می‌دانست، روند مدرنیزاسیون در ایران را با چالش مواجه ساخت. تغییرات ظاهری که نصاد تجددطلبی بود در جامعه ایرانی گاه به‌کندی و گاه با سرعت شکل گرفت، اما حقیقت و روح مدرنیته و تجدد، محلی از اعراب پیدا نکرد. شهرهای بزرگ و پرزرق و برق که نماد تجدد و مدرنیته بودند، به سرعت تمام رشد کردند؛ اما فرهنگ شهرنشینی و اخلاق اجتماعی به موازات آن رشد نکرد. هارود پیشرفت که لوازم و ابزار آلات زندگی امروزی است، و به‌فطور در زندگی‌های مردم وارد شد، اما فرهنگ استفاده از این لوازم نهادینه نشد. تجددطلبی نیازمند شناخت و فرهنگ بود، که نه شناخت فرهنگی (بسته در برخی از موارد) از آن به دست آمد و نه فرهنگ‌سازی مناسب درخصوص تجدد، پیامدهای آن و نیازهای جامعه به آن صورت پذیرفت. تا چه اندازه نسبت به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، ماهواره، تلغن‌همراه، خودرو، لوازم مصرفی و جمالاتی و ... که جزو لاینفک زندگی روزانه میلیون‌ها انسان شده‌اند، شناخت پیدا کرده و تا چه اندازه نسبت به فرهنگ‌سازی درخصوص استفاده از این رهاورد تجدد در راستای داشتن زندگی بهتر تلاش کرده‌ایم؟ شناخت و فرهنگ‌سازی دواهرم اساسی است که ما را یاری می‌کند، هر چه بهتر تجددطلبی را درک کرده و در راستای مترقی ساختن جامعه خویش گام برداریم.

دیدگاه

یادداشت